

بازری خوشکام(زهرّا حاتمی) به بهانه حضور در سینما پس از سال‌ها:

نمی‌توانستم از سینما دور باشم



عسل عباسیان

زری خوشکام، که پس از ازدواج‌با علی حاتمی، اغلب در محافل سینمایی زهرّا حاتمی خطاب شده، پس از سال‌ها دوری از پرده نقره‌ای این‌روزها با ایفای نقش حوای فیلم «در دنیای تو ساعت چند است؟» به کارگردانی صفی زردانیان، مهمان پرده‌های سینماست. این بازیگر شناخته‌شده سال‌های پیش از انقلاب، در ادامه، از اشتیاق‌ش بایست حضور دوباره در سینما، همین‌طور از عشق‌ش به علی حاتمی گفته که انقلابی در مسیر زندگی‌اش رقم زد و حاصلش تولد یکی از درخشنده‌ترین ستاره این سال‌های سینما شد. خوشکام همچنین ماجرای بی‌مهری‌های مدیران سینمایی، در آخرین سال‌های عمر علی حاتمی را بازگو کرده که حاصلش را می‌خوانید:

❧ چه شد بالاخره بعد از این همه سال، دوباره به سینما برگشتید؟ تقریباً پس از آقای حاتمی هرگز در فیلمی حضور نداشتید. جز یک‌بار که در فیلم «سیمای زنی در دورست» آقای مصفا نقشی کوتاه ایفا کردید.

حضور دوباره در سینما آرزوی من بود. اصلاً نمی‌توانستم از سینما دور باشم. ۳۰ سال اصلاً اجازه نداشتم جلو دوربین بیایم. مرا ممنوع‌الچهره کرده بودند. با شروع ساخت فیلم تختی در نقش خودم (همسر علی حاتمی) حضور داشتم (که چقدر هم پشیمانم در آن پروژه همکاری کردم)، پس‌از آن فیلم‌نامه‌ای که مطابق سلیقه‌ام باشد، پیشنهاد نمی‌شد. تا وقتی که آقای زردانیان مشغول نگارش سناریوی «در دنیای تو ساعت چند است؟» بودند. او را منزل دخترم دیدم، از من خواستند فیلم‌نامه را بخوانم. فیلم‌نامه خوبی بود. بعد که فیلم‌نامه بازنویسی شد، بار دیگر آن را خواندم و این بار آن را بیشتر پسندیدم. آقای زردانیان گفتند نقش خوبی در این سناریو هست، حوا که نقش یک مادر است. بازی می‌کنی؟ من هم به شوخی گفتم بین من نقش مادر بازی نمی‌کنم، فقط مادر لیلا حاتمی هستم. ایشان هم خندید و گفت اتفاقاً در این فیلم هم مادر لیلا هستی. یک روز از من برای تست گریم دعوت شد و به دفتر آقای مصفا رفتم. پس از گریم، از چهره بیسنهادی کریمور خوشم نیامد، قیافه‌ام تلخ شده بود. احساس کردم صفی زردانیان هم خوشش نیامده. بعد یکی از دوستانم را پیشنهاد دادم که ظاهر ایشان هم برای نقش حوا موردپسند کارگردان قرار نگرفت. تا اینکه برای فیلم‌برداری رفتند رشت. من هم مرتب با دخترم و دامادم در تماس و جویای وضعیت فیلم بودم. می‌پرسیدم برای نقش حوا کسی مورد قبولتان واقع شد؟ گفتند بله، حاتمی را آورده‌ایم و بد هم نیست... خیلی برای من جزیبایش را باز نکردند. بعد از مدتی علی مصفا به من زنگ زد و گفت خواهش می‌کنم شما برای ایفای این نقش بیا شمال. من هم به علی مصفا گفتم حالا که شما خواسته‌اید، حتما می‌آیم ولی هرکس دیگری بود، محال بود بپذیرم. (با خنده)

ماشین گرفتیم و رفتم و همین که به رشت رسیدم و قرار بود صبح فردایش جلو دوربین باشم، چنان سرماخوردگی و تب‌ولزری گرفتم که کارم به بیمارستان کشید. فیلم‌برداری روز روز تعطیل شد تا بعد از بهبودی شروع به‌کار کردیم. آقای زردانیان یک خط کلی به من داد و شخصیت حوا را کاملاً برای من تشریح کرد، من هم تمام سعی‌ام را کردم تا آنچه می‌خواهم را به نحو احسن اجرا کنم. گویا خوشبختانه موفق بودم. این موفقیت را از برخورد تماشاگران با خودم احساس کردم.

❧ تجربه هم‌بازی‌شدن با آقای مصفا در این فیلم برای شما چه طور بود؟

بسیار عالی. بسیار راحت. بسیار خوب. شانس بزرگ من این بود که با علی مصفا هم‌بازی شدم.

❧ معیارهای شما برای پذیرفتن یک نقش چیست؟

فیلم‌نامه خوب، کارگردان کاربلد که بتوانم به او اعتماد کنم و دوست‌ش داشته باشم و گروه خوب، چه از نظر اخلاقی و چه از نظر کاری و سایر بازیگرانی که حضور دارند.

❧ پس از این به بعد شما را بیشتر در فیلم‌ها خواهیم دید؟ قرار است حضور شما بعد از این مستمر باشد؟

بله حتما. اگر فیلم‌نامه‌های خوبی پیشنهاد شود، با کمال میل در آنها بازی خواهم کرد.

❧ آقای زردانیان جایی گفته بودند با عشقی که به «سوته‌دان» علی حاتمی داشتند، این فیلم را کارگردانی کردند. شما این فیلم را تا چه اندازه به «سوته‌دان» نزدیک می‌بینید؟

خیلی زیاد. شباهت‌های زیادی دارند. ایشان خیلی لطف دارند و برای علی حاتمی احترام بسیاری قائل شده‌اند و واقعاً از ایشان ممنونم. جنس عاشقانه جاری در فیلم آقای زردانیان، خیلی به عشق مجید «سوته‌دان» علی حاتمی شباهت دارد. واضح است که آقای زردانیان عاشق «سوته‌دان» بوده و این عشق سبب شده چنین فیلمی بسازد.

❧ شما بعد از ازدواج با آقای حاتمی فقط در آثار ایشان به ایفای نقش پرداختید. دلیل اینکه فقط در فیلم‌های همسرتان حضور داشتید و در فیلم دیگران بازی نکردید، چه بود؟

من درواقع قبل از ازدواجم، فقط حدود یک‌سال در سینمای ایران کار کردم. سال ۵۰ که ازدواج کردم، انقلابی در خودم به‌وجود آوردم. شرط ازدواج‌مان این نبود که کار نکنم، اما هر دو ترجیح دادیم فقط در کارهای علی حضور داشته باشم. ما می‌خواستیم کانون گرم خانواده تشکیل دهیم. به‌خصوص که من سه ماه بعد از ازدواجم هم باردار شدم و دیگر نتوانستم تا مدتی کار کنم. همان زمان که ازدواج کردیم، ۱۵ فرارداد ۲۰۰ هزار تومانی داشتم که آن زمان قراردادهای واقعاً گرانی محسوب می‌شد. با ۲۰۰ تومان می‌شد یک آپارتمان ۲۰۰، ۳۰۰متری در منطقه‌های خوب تهران خرید. ولی با وجود این، همه را پس دادم و پیش‌قسط‌هایی که گرفته بودم را حتی برگرداندم و دیگر کار نکردم. یک‌جور تباد‌ل‌نظر و همفکری و توافق بین من و همسرم بود که نتیجه‌اش این شد که پس از آن، فقط در فیلم‌های او بازی کنم.

❧ از ممنوع‌الچهره‌شدنتان صحبت کردید. چطور در جریان این ممنوعیت قرار گرفتید؟ آیا به شما چیزی ابلاغ شد؟

متأسفانه مسئولان وقت هیچ توجهی به سابقه کاری و شخصیت حرفه‌ای من نداشتند و براساس سلیقه تصمیم گرفتند. چند سال بعد از انقلاب، ما درحال ساخت دکور شهرک سینمایی ایتالیا بودیم و هزینه‌های بسیار کردیم. وقتی برگشتیم، آنجا را کلنگ زدیم و همین‌طوره‌که علی مشغول ساخت شهرک بود، کار «هزاردستان» را هم در کاخ گلستان پیش می‌برد. دو، سه سال کار کردیم. این وسط وقفه‌هایی هم بود. چون مدیران مدام تغییر می‌کردند و باز تا می‌آمدند و بر مسند می‌ن نشستند و تا پول بدهند برای پروژه، فیلم‌برداری چند ماه متوقف می‌شد. ما نمی‌ی از کار را فیلم‌برداری کرده بودیم و من نقش مقابل آقای انتظامی را بازی می‌کردم. اما یک‌دفعه نامه‌ای به دست آقای حاتمی از شبکه رسید که از ممنوع‌بودن نمایش چهره من خبر می‌داد و در آن گفته شده بود دیگر

من در ادامه پروژه همکاری نداشته باشم. آقای حاتمی هم جواب داد که نه؛ چون این خانم نسبتی با من دارد، ولی کار از نیمه گذشته و من دیگر نمی‌توانم بازیگر دیگری جای ایشان بگذارم. من تا آخر کار حضور داشتم و یک ریال دستمزد که به من داده نشد هیچ، یک کامیون آجر به ارزش ۵۰ هزار تومان آن زمان، که از زمان ساخت خانه‌مان باقی‌مانده بود را هم برای ساخت شهرک فرستادم و اهالی سازمان هزینه‌ای در قبال آن ندادند. بعد هم تمام بخش‌هایی که من حضور داشتم را قیچی کردند و از سریال بیرون گذاشتند (با خنده). یک‌جورهایی قصه اصلاً از بین رفت. طفلک علی اصلاً نمی‌دانست چطور سروته قصه را به‌هم وصل کند.

❧ پس روزگار سختی بر علی حاتمی گذشت...
بله، روزگاری خیلی سخت. چه زحمتی برای ساخت شهرک و این سریال کشید و بعد هم این‌طور با او و اثرش برخورد کردند و حتی حاضر نشدند نام این شهرک را «شهرک سینمایی علی حاتمی» بگذارند! او همیشه می‌گفت من به‌دری مشغول کار بودم که بزرگ‌شدن و رشد دخترم را ندیدم. ۱۰سال، ۱۲سال بچهارم را ندیدم. او به‌خاطر ساخت شهرک از سر صبح سر کار بود و از بیل‌زدن و سنگ‌فرش‌کردن تا مدیریت کلی را برعهده داشت و آخر هم دستمزد کارش تکه‌تکه‌شدن «هزاردستان» بود. سازمان دستمزد مرا که نداد هیچ، دستمذهای علی حاتمی را هم برای کارگردانی «هزاردستان» درست نداد. آن زمان آقای هاشمی که مدیرعامل بود، به حسابداری نامه نوشت که دستمزد علی حاتمی را پرداخت کنند. حسابداری برای پرداخت، باج می‌خواست و علی هم اهل باج‌دادن و باج‌گرفتن نبود. دالم به او می‌گفتم برو حقم‌ان را بگیر ولی او بابت این طرز برخورد، به‌طورکامل از پیگیری صرف‌نظر کرد.

❧ برای ساخت شهرک سینمایی هم به علی حاتمی دستمزدی داده نشد؟

خیلی کم. اندک دستمزدی در حد بخورونمیر. نه‌تنها عهده‌دار اصلی ساخت شهرک، علی حاتمی بود، بلکه حتی خودش آجر روی آجر می‌گذاشت و بیل می‌زد تا این شهرک ساخته شود.

❧ پس این رفتارها، کله‌مندی شما و علی حاتمی را حتماً به‌همراه داشته...

بله، از صد‌اوسیم‌ا بسیار کله‌مندم. خیلی زیاد. حتی بعضی وقت‌ها از دست مسئولانش گریه کردم. این همه زحمتی که علی از سال‌های دور، برای صد‌اوسیم‌ا کشید را نادیده گرفتند. از زمان آقای قطبی، با ساخت «داستان‌های منثوی» و بعد «سلطان صاحبقران» و بعد «جاده ابریشم» که شد «هزاردستان»، همه نادیده گرفته شد... و مسئولان همیشه ناپسایبی کردند. هر کدام که عوض می‌شدند، کار ما مدتی تعطیل می‌شد. هزار‌جور بازی درآوردند. یک روز می‌گفتند سر بازیگران کلاه‌کبس بگذارید، یک روز می‌گفتند بردارید، یک روز می‌گفتند ممنوع است و هر روز یک داستان تازه می‌ساختند.



علی حاتمی چه زحمتی برای ساخت شهرک سینمایی ایتالیا و سریال هزاردستان کشید و بعد هم این‌طور با او و اثرش برخورد کردند و حتی حاضر نشدند نام این شهرک را «شهرک سینمایی علی حاتمی» بگذارند! او همیشه می‌گفت من به‌دری مشغول کار بودم که بزرگ‌شدن و رشد دخترم را ندیدم؛ ۱۰سال، ۱۲سال بچهارم را ندیدم. او به‌خاطر ساخت شهرک از سر صبح سر کار بود و از بیل‌زدن و سنگ‌فرش‌کردن تا مدیریت کلی را برعهده داشت



❧ پس علی حاتمی خیلی اذیت شد...

بله... درواقع او را دق دادند. ارشاد که تقریباً بعد از فیلم «دلشدگان» محترمانه کارکردن او را ممنوع کرد. دو سال تمام، علی به ارشاد فیلم‌نامه می‌فرستاد و تصور کنید فیلم‌نامه‌های علی حاتمی را رد می‌کردند! فقط به این دلیل که چرا در فیلم علی حاتمی تمبک هست. خب، حضرت امام موسیقی را آزاد کرده بودند و علی هم به این فکر افتاد که برای موسیقی سنتی ایرانی کاری کند. چقدر هم برای این موضوع سرمایه‌گذاری کردی. بگذریم... برگردیم به همان بی‌مهری‌های صد‌اوسیم‌ا. این سازمان یک ریال از طلب‌های علی حاتمی را پرداخت نکرد.

❧ چه سالی؟

تقریباً ۶۳ و ۶۴. پول نمی‌دادند و می‌گفتند بوجه نداریم. یک ریال به من هم دستمزد ندادند جز اینکه هزینه ۵۰ تومان کامیون آجرم را هم پرداخت نکردند. دائم می‌گفتند پول نداریم و مدام جلسه می‌گذاشتند پشت جلسه و هیچ نتیجه‌ای هم حاصل نمی‌شد. طوری رفتار می‌کردند که به همسرم برخوردده بود و برای خیلی از جلسات مرا می‌فرستاد. بالاخره قرار شد دو فیلم سینمایی از کل این مجموعه به علی حاتمی بدهند که جبران زحمات و ضروروزیان‌های او شود که آقای محمدمهدی دادگو لای‌ی کرد و این فیلم‌ها را هم گرفت. نوارهای موسیقی‌مان را هم بردند و پس نیاوردند که هیچ، یک سی‌دی هم از این دو فیلم به ما ندادند. خیلی از آقای دادگو دلخورم. زمانی که آقای ضرغامی مسئول صد‌اوسیم‌ا شدند خوشحال شدم. چون یکی، دوبار ایشان در دوره بیماری همسرم محبت کرده بود و به عبادت او آمد، گفتم حالا که مدیر شده، پس حتما روی ما را زمین نمی‌اندازد. از دفتر ایشان درخواست وقت ملاقات کردم، حتی یک زنگ نزد بگوید اصلاً شما این وقت را برای چه می‌خواهی؟! ما را بی‌جواب گذاشت. هر بار زنگ می‌زدم و خودم را معرفی می‌کردم و می‌گفتم من همسر علی حاتمی‌ام و هیچ جوابی



عسل عباسیان: تصویر جریانی شرق

نمی‌گرفتم. آن سال‌ها واقعاً گرفتار و مقروض بودم. این همه هزینه‌ای که برای معالجه علی حاتمی در خارج از کشور کردم، بی‌هیچ کمکی بود. حتی ارز دولتی هم به ما ندادند.

❧ واکنش علی حاتمی چه بود؟

هیچ. او هم قهر کرد. بعد از فوتش انتظار داشتم یک کدام زنگ بزنند ببینند خانواده علی حاتمی در چه حال است. اما هیچ‌کس تماسی هم نگرفت و واقعاً از این بابت دلم گرفت.

❧ چطور متوجه شدید دوره ممنوع‌بودن نمایش چهره شما تمام شد؟

در پروژه «تختی» آقای شاپسته به من پیشنهاد کردند نقش همسر علی حاتمی را خودم بازی کنم. من هم پذیرفتم چون بیشتر فیلم‌برداری هم در خانه من بود. بعداً بازاری کردم و در تیتراژ هم آمد. با حضور افتخاری زهرّا حاتمی، مشکلی هم ایجاد نشد، این طور متوجه شدیم که گویا دیگر ممنوعیتی در کار نیست.

❧ برگردیم به قبل‌تر. اصلاً چطور با آقای حاتمی آشنا شدید؟

سر صحنه فیلم «مترسک» با علی حاتمی آشنا شدم و به یکدیگر علاقه‌مند شدیم و از طرف ایشان پیشنهاد ازدواج گرفتم و جواب مثبت دادم. آن زمان من و آقای فریدن و آقای رشیدی و چند بازیگر دیگر، در آن فیلم به‌کارگردانی آقای حاتمی بازی می‌کردیم. ششم آبان ۵۰ ازدواج کردیم و یک‌سال بعد نهم مهر ۵۱ لیلا به‌دنیا آمد.

❧ در زندگی مشترک شما با علی حاتمی، چه اتفاقی افتاد که یکی از بهترین بازیگران زن امروز سینمای ایران، از خانه شما بیرون آمد؟ در منزل شما چه بستری برای رشد لیلا حاتمی فراهم شده بود؟

به قول یکی از منتقدان، خانه ما دانشگاه هنر بود، احیای لیلا نبود سینما بخواند. رشته لیلا مکانیک بود. ولی در خانه ما دائم با فیلمی در حال تولید بود، با علی حاتمی مشغول طراحی صحنه و لباس با تدوین بود. در خانه ما دائم تپال‌ل نظر بین اهالی سینما جریان داشت. هر کاری که علی می‌ساخت، طی مدت فیلم‌برداری، بازیگرانش در خانه ما زندگی می‌کردند. لیلا در چنین محیطی رشد کرد. البته که خودش هم علاقه‌مند بود. یادم هست دو، سه ساله بود که ژنلا سهرابی «خواهرزاده علی حاتمی»، سریال «طلاق» را بازی می‌کرد. یک شب ما در تراس خانه نشسته بودیم و شام می‌خوردیم و لیلا هم کنار ما نشست‌ه بود و بازی می‌کرد. ژنلا زنگ زد که ما در فیلم یک بچه می‌خواهیم، لطفاً لیلا را بفرستید. اول من و پدرش گفتیم نه، بعد دیدیم وروچک دو، سه‌ساله خودش می‌گوید می‌خواهم بروم و بازی کنم. علی هم همیشه از لیلا در فیلم‌ها استفاده می‌کرد.

❧ پس هدف‌گذاری شما از ابتدای کودکی ایشان، این نبود که بازیگر شوند؟
نه اصلاً. شرایطش مهیا شد. شرایط خانه و خانواده ما طوری بود که لیلا هم علاقه‌مند شد.

❧ در بین نقش‌هایی که خانم حاتمی بازی کردند، کدام‌یک برای شما ویژه‌ترند؟
من همه کارهایش را دوست دارم. مثلاً فیلم «لیلا» یش را خیلی دوست دارم. خب، اولین کارش هم بود و خیلی برایم جالب بود.
❧ تا به‌حال شده لحظه‌ای که دارید فیلمی با بازی ایشان روی پرده سینما می‌بینید. فراموش کنید او دختر شماست؟
نه، هرگز فراموش نکرده‌ام. همیشه ذهنیم این است که بینم دخترم چه‌کار می‌کند.

❧ در بین آثار آقای حاتمی کدام اثر برای شما ویژه‌تر است؟

اکثر فیلم‌هایش را به‌شدت دوست دارم اما شاید «حاجی واشنگتن»، «سوته‌دان»، «مادر» و «کمال‌الملک» برایم رنگ‌وبویی دیگر دارند.

❧ با توجه به اینکه فضای سینمای پیش از انقلاب را هم تجربه کرده‌اید و سال‌هاست با توجه به موقعیت خانوادگی‌تان، در جریان جزئیات اتفاقات جاری بوده‌اید، وضعیت امروز سینمای ایران را چطور می‌بینید؟
من نه آن زمان، زیاد در جریان اتفاقات سینما بودم و نه حالا. آن زمان همیشه در جریان سینمای علی حاتمی بودم و نه وضعیت کلی سینما. ولی کلاً اگر وضع سینمای ایران را بخوام ارزیابی کنم، باید بگویم اگر محدودیت‌های موجود را نادیده بگیریم، وضعیت کیفی فیلم‌ها خیلی بهتر از گذشته است.

❧ چه چشم‌اندازی برای سینمای ایران می‌بینید؟
با این همه جوان مستعد و باانگیزه‌ای که وارد این حرفه شده‌اند، مسلماً روزهای خوبی در راه است. چون ما ایرانی‌ها اهل پرس‌فرت نیستیم، پس حتما وضعیت رو به پیشرفت است. اتفاقات بین‌المللی بسیار خوبی برای سینمای ایران در این سال‌ها مثلاً برای فیلم «جدایی نادر از سیمین» افتاده، خب، امیدوارکننده است. فیلم‌های «چارشنبه سوری» آقای فرهادی یا «دربارۀ علی»‌شان واقعاً شاهکار و امیدوارکننده بودند.

❧ جای عالی حاتمی واقعاً در سینمای امروز ایران خالی است...

بله، خیلی خیلی. به‌خصوص وقتی فیلم آقای فرهادی رفت اسکار و لیلا هم دعوت شد آنها، نمی‌دانید چه حالی شدم و چقدر جای خالی علی را احساس کردم. چون آرزوی علی حاتمی این بود که سینمای ایران، به اسکار راه پیدا کند و همیشه می‌گفت فیلم ایرانی باید خصوصیات فرهنگی ما را داشته باشد و کپی از روی فیلم‌های خارجی هم نباشد. اگرچه خودش آن زمان تا موقعیت سینمای ایران را ببیند، ولی خوشبختانه دخترش آنجا حضور داشت.

اتفاق

پدرعودنوازی ایران در بیمارستان

شرق: «منصور نریمان» که همه او را به‌عنوان پدر عود ایران می‌شناسند، به‌دلیل مشکلات ریوی در بیمارستان بهمن بستری شد. به گفته خانواده او، تقریباً بیش از سه‌ماه است که نریمان دچار مشکل ریوی شده و تحت‌نظر دکتر است، اما متأسفانه این اواخر شرایط بیماری او حادثر شده و از شبیه گذشته در بیمارستان بستری است. پزشکان، مشکل جسمانی نریمان را عفونت ریه اعلام کرده‌اند درصورتی‌که سابقه بیماری قلبی هم داشته است و طبق نظر پزشک به‌زودی مرخص نخواهد شد. چندی پیش شایعه فروش سینما ساز استاد «فرهنگ شریف» به‌دلیل هزینه درمانی خربساز شد و حاکی از بی‌مهری جامعه موسیقی در قبال پیش‌کسوتان این حوزه بود. گویا این‌بار نوبت به هنرمند بزرگ دیگری از ایران‌زمین رسیده است. همسر استاد نریمان دربارهٔ هزینه بالای درمانی ایشان پیش‌تر گفته بود: خدا را شاکریم، بالاخره بعد از یک عمر زندگی و بازنشتگی شرمنده کسی نشده‌ایم.

هنر

ادامه از صفحه ۱۱

به بنیان‌کوبیر

وقتی یکی از همین شناسنامه‌های موسیقی کشور بر حقوق دیگری پای کشید، کاکتوس موسیقی خاموش ماند و حکمت را به رای شناسنامه دیگری واگذار کرد. این است آن «کمیتۀ داوری» جناب نوربخش. حیرانم که در رشته حقوق چه می‌آموزند؟ هرجوی آواز و صداسازی ما، نوربخش عزیز، اما اشتباه می‌کند. اینها اگر همه شناسنامه‌اند، به شناسنامه‌های عکس‌دار ۱۸ سالگی شبیهند که در پیرانسر صاحبان‌شان، تنها شباهتی متضح با واقعیت اکنون دارند؛ شناسنامه‌ای که تنها در انتظار آخرین کاربردش است. اما راه را بر تعابیر دیگری نیز ببندم. همچنان انتشار آن نامه و تصحیح «لیه» ابتدای آن را نشانه سعه‌صدر و نقدپذیری مدیریت‌کنندگان هنر موسیقی نمی‌دانم.

ان نظر من، نوربخش حتی مدیرعامل خانه موسیقی نیست. به دلیل ساده اساسنامه‌ای، به گفته خودش براساس روال قانونی، ملاک عمل هنوز همان اساسنامه‌ای است که هفت سال است معطل ثبت‌شدن در مراجع قانونی است. هیأت‌مدیره نمی‌توانست، البته باید از این مناصب و موقعیت‌های حقوقی مدیریت‌کنندگان فعلی غصبی است. با قسم جلاله هم رفع نمی‌شود، زیرا ملاک، قانون است. مدت‌هاست ملاک، قانون است. به‌راستی در رشته حقوق به شما چه آموختند؟ این همه اشتباه حقوقی از یک درس‌خوانده حقوق می‌بخشد، ببینید. مطمئن باشید برای شما بد نخواهد شد. نترسید. نزد یک باغبان صالح، کاکتوس هم جای خودش را دارد. باغبان را چه تفاوت شقایق و سوسن؟ یا درخت صنوبر و افرا. همه که مثل شما نیستند.

دور دنیا

دستاوردهای بین‌المللی «هیپولیت» هنرمند تراژیک، بدبین نیست‌ا

شرق: هیپولیت دستاورد گروه هنری گوسان است از یک اثر کهن در فضایی نه مدرن بلکه معاصر. تجربه‌ای از ترکیب گوناگونی از تئاتر، ویدئوآرت، پرفورمنس‌آرت، اینستالیشن، موسیقی و ادبیات که در بستر دغدغه اجتماعی مشترکی در قالب اثر، بیش از دوسال پیش آغاز شد و همچنان در جست‌وجوی معانی جدید در سفر است. گروه هنری گوسان دربرگیرنده سه هنرمند با تخصص‌های متفاوت است: رامین اعتمادی‌بزرگ (هنرمند و مجسمه‌ساز)، اشا صدر اشکوری (نویسنده، اجراگر و دکترای تئاتر، سینما و رسانه از دانشگاه وین) و جواد نمکی (بازیگر و کارگردان – دانشجوی دکتری تئاتر، سینما و رسانه از دانشگاه وین). هیپولیت یکی از ترازوی‌های کلاسیک دوران یونان باستان از اروپید است. به‌طورکلی اروپید محور آثارش را بر انسان و کشمکش‌های اخلاقی او قرار داده است. اروپید ترازدی را به زندگی روزمره نزدیک‌تر کرده است. مضامین را کمتر پیچیده اما شاخص‌ا را بیشتر پیچیده کرده است. اکثر کاراکترهای او بازیچه سرنوشتند، اما سرنوشتی که محتوم نیست. او قهرمان غیرکلاسیک‌ش را در دوران کلاسیک از بالا به پایین می‌آورد. اما هیپولیت گوسان، نماینده‌ای از ایران است که از یک‌سو به هیپولیت اروپید نظر می‌افکند و از روی دیگر به سیایش شاهنامه، چراکه این دو با تمام فاصله تاریخی و زمانی‌شان پر از شباهت‌های اعجاب‌آورند. این اجرا در مسیرش از تئاتر فاصله می‌گیرد و بن اندیشه‌های موجود در قاب‌های اروپید و فردوسی را بدل به شعارهایی از انسان معاصر می‌کند که این شعارها در ابتدا اثر را به چهار بخش اصلی تقسیم می‌کنند. بخش نخست: بیداری و آگاهی دوباره، رستاخیز؛ هیپولیت می‌خواهد فرزند زمین باشد.

بخش دوم: مهاجرت؛ هیپولیت یک غریبه است.

بخش سوم: جنگ؛ هیپولیت برای صلح تلاش می‌کند.

بخش چهارم: تقدیر؛ هیپولیت هرگز بشوده نشد و...

مواجهه مخاطب با هیپولیت گوسان از نامتشابهی نگارش اسم هیپولیتوس آغاز می‌شود و فضایی تاریک که دیگر مکانی برای نشستن و ناظربودن نیست و این‌بار برای پذیرش شرکت در چنین اجرایی نیاز دارد هویتش را ثبت کند؛ هویتی جدید که از تغییر نامش شروع می‌شود و به تصویر نوینی از چهره‌اش می‌رسد. تصویری که با قراردادن ماسک صورت هیپولیت گوسان و قرارگرفتنش در مقابل دوربین به هیپولیت بعلاوه نام خانوادگی واقعی‌اش تغییر پیدا می‌کند. اما مشارکت مخاطب اینجا به پایان نمی‌رسد. حال او باید انتخاب کند که زنده بماند و از دور بازی را بنگرد یا تمام‌قد بپذیرد که او نیز یک هیپولیت است در جامعه‌ای کوچک (حدود ۳۰ تماشاگر در هر اجرا حق ورود دارند). بنابراین تن به خواب رفتن در بسترتر مرگ می‌دهد. مرگی با آیینی ایرانی و صدای قرآن که در گوشش خوانده و با گلاب شسته می‌شود، مراسمی که او را برای به خاک سپردن آماده می‌کند (آیین کفرکردن). اما پس از چند لحظه در گوشش خوانده می‌شود که: «شما به زندگی برگردانه شده‌اید». این چنین مخاطب وارد بخش جدیدی از اجرا خواهد شد که با صدای پرولوگ آفرودیت همراه خواهد بود. گروه گوسان سعی کرده است به تأثیرگذاری قدرت خدایان در ادبیات آرکایک وفادار بماند. و پرولوگ ابتدای نمایش‌نامه که بازگوکننده تمام داستان هیپولیت از زمان آفرودیت است به رسم نمایش‌های یونان باستان در اجرا می‌شود. سرنوشتی که در خلال ۱۳ اپیزود اجرا می‌شود. هیپولیت گوسان از میان تنی زاده می‌شود و همیشه یک چیز همراه اوست: زبانی که نمی‌شناسد، اجرایی که زبان مشخصی ندارد، چراکه هیپولیت همیشه مسافر و مهاجری است که به جایی خو نکرده است. انسانی در دنیای معاصر که هنوز می‌خواهد مرزهای اخلاقی را مدارا کند. اینچنین و با جدیتی بر این اصل این اجرا شکل می‌گیرد؛ انسان معاصر به‌گونه‌ای که محکوم است. بنابراین هیپولیت گوسان اعتراف می‌کند؛ اعتراف‌هایی کوتاه که انسان را در بر سر می‌گیرد. اعتراف به در! اعتراف به مادر! اعتراف به عشق! گروه گوسان سعی کرده است نه‌تنها حسن‌های درونی مخاطب را درگیر این کنش‌های مرحله‌به‌مرحله کند بلکه از حسن‌های دیگر مخاطب نیز کمک بگیرد. اینجاست که هیپولیت در میانه اعترافش به خردکردن پیازهایی می‌پردازد که کل فضا را آغشته می‌کند و چشم مخاطب را، مهاجرت بر شانه‌های انسان امروز مثل بال‌هایی است که انتهای پروازش را نمی‌داند. و مهاجرت بخشی است.

از ذات هیپولیت، هیپولیتوس اروپید که از زادگاهش به واسطه خشم پدر رانده می‌شود، هیپولیت ایرانی، آسیایی، اروپایی و... قرن‌هاست که انسان در سفر است. هیپولیت گوسان در میان چمدانی همچون تابوت سفر می‌کند؛ سفری که عاقبتی ندارد جز تنهایی. و اصرار دارد به مخاطب بگوید: «به کمکِ نیاز ندارد! این تابوت من نیست!» و اما عشق! همچنان که الهه عشق آفرودیت در ابتدای پرولوگ نمایش‌نامه هیپولیت می‌گوید. جای خالی عشق برای هیپولیت گوسان پرفورمنسی است همراه با جنگ و آواری ایرانی که مخاطب غیر ایرانی را بی‌آنکه مغنایش را بداند، متأثر می‌کند. هیپولیت به دعوت دانشگاه پاریس هشت (ونس، سن دونی) در فوریه ۲۰۱۴ سفرش را به اروپا آغاز می‌کند. در می ۲۰۱۴ برای سه اجرا به ایالات متحده سفر می‌کند. آوریل ۲۰۱۵ برای اجرا و سخنرانی به یکی از مهم‌ترین کنفرانس‌های بین‌المللی تئاتر در کشور مراکش دعوت می‌شود. اما به‌دلیل صادرشدن ویزا در زمان مقرر از سفر باز می‌ماند. در تاریخ ۱۹ می ۲۰۱۵ به دعوت مرکز بین‌المللی مطالعات پرفورمنس و فرهنگ، دانشگاه برلین - International Research Center, Interweaving Performance Culture, Freie Universitat Berlin گوسان به برلین می‌رود. سخنرانی در مرکز به دو بخش کلی تقسیم می‌شود. ابتدا اجرای هیپولیت و چگونگی شکل‌گیری، دراماتوزی و ساختار اجرا توسط اشا صدر مطرح می‌شود. قسمت دوم به اجراها و مجسمه چیدمان‌های رامین اعتمادی‌بزرگ اختصاص می‌یابد. همچنین سعهی می‌کند معرفی قیقی از شکل‌گیری هسته مرکزی گروه هنری گوسان که در فرمتی نو و از همکاری سه هنرمند در حوزه‌های مختلف هنری در اردیبهشت ۹۲ در تهران شکل گرفته است با حضور استادان و تئوریسین‌های شناخته‌شده‌ای چون کریستل وایلا، اریکا فیشر، ریکی کچ، داوید ساوران و... داشته باشد که به‌شدت مورد توجه قرار می‌گیرد. اینچنین است که گروه با معرفی کریستل وایلا و پروشات کلامی در تاریخ ۲۶ می ۲۰۱۵ برای اجرای قسمتی از پرفورمنس هیپولیت و سخنرانی به مؤسسه بین‌المللی تئاتر آلمان GermanyITI در برلین می‌رود و در ادامه، جلسه پرسش و پاسخی شکل می‌گیرد که از منظر منتقدان تئاتر آلمان این اثر نگاهی نو و دراماتوزی کاملاً متفاوت و موفقی به نمایش‌نامه هیپولیت دارد. همچنین مقاله علمی در بحث اجراهای بینا- رشته‌ای و تئوبولوزی پرفورمنس فرهنگ‌های ترکیبی در رابطه با اجرای «هیپولیت» توسط پروشات کلامی در کنفرانس مطالعات پرفورمنس ماه گذشته در دانشگاه سوربن ارائه شده است. همچنین این مقاله قرار است در کتابی از مجموعه‌مقالات این کنفرانس توسط دانشگاه سوربن چاپ شود.

۱.آلبرکامو

Memory and Theatre: performing the Archive. ۲